

«شهروندان خوب» در دولت‌شهر ارسطو

یکی از مفهومی‌های بنیادین در فلسفه سیاسی ارسطو (۳۲۲-۳۸۴ ق.م) که با گذشت حدود دو هزار و پانصد سال هنوز تازگی و اهمیت خود را در روزگار ما حفظ کرده است، مفهوم «شهروند»، انواع، ویژگی‌ها و ارتباط آن با مفهوم «فضیلت» است.

مراد ارسطو از «شهر» (polis) «جامعه سیاسی» است و «شهروند»، ترجمه polites (یونانی) Citizen (انگلیسی) و citoyen (فرانسوی) است.

ارسطو در آغاز کتاب سوم رساله سیاست، به ما یادآور می‌شود که «هر شهر از جمع شهروندان پدید می‌آید. (۱) او جایگاه فرد را در ارتباطش با شهر می‌بیند و نه با دیگر شهروندان که با او در جامعه سیاسی زندگی می‌کنند. از نظر ارسطو «شهروند کسی است که در شهری که مسکن او است، حق دادرسی و بیان عقیده درباره امور از طریق شوراهای ملی [را دارا است.» (۲)

بنابراین، شهروند دارای حقوقی است که حق برخورداری از مسکن (مالکیت)، حق دادرسی و حق آزادی بیان و آزادی عقیده، از مهم‌ترین آن‌ها است. این شهروند است که شهر را پدید می‌آورد و شمار شهروندان باید به حدی باشد که استقلال زندگی آنان را تامین کند.

ارسطو در پی تعریفی از انسان است که بتوان او را بدون هیچ قید و شرطی شهروند نامید. در این تعریف، افراد دارای منع و حجر جای نمی‌گیرند تا شهروند نامیدن آنان مستلزم رفع منع و حجر باشد. در نگاه او، «شهروند محض و مطلق کسی است که حق اشتغال به وظایف دادرسی و احراز مناصب را دارا باشد.» (۳) البته چنین تعریفی از شهروند در هر حکومتی تعیین نمی‌یابد. شهروند آزاد و دارای حقوق انسانی را، به باور ارسطو، باید در حکومت دموکراسی یافت.

«انسان خوب» کیست؟ «شهروند خوب» کیست؟ ارسطو سپس خود را با این پرسش‌ها درگیر می‌کند؛ پرسش‌هایی که در روزگار ما نیز در میان فیلسوفان، انسان‌شناسان، عالمان اخلاق و جامعه‌شناسان، همچنان به طور جدی مطرح است. شهروند خوب کسی است که دارای فضیلت باشد. فضیلت از نظر ارسطو چهار خصلت بزرگ اخلاقی را دربرمی‌گیرد، شامل احتیاط یا فرزاندگی، میانه‌روی، دلیری و دادگری. اگرچه شهروندان هر یک دارای وظایفی هستند، اما همگی در راه عدالت جامعه خود تلاش می‌کنند، جامعه‌ای که چیزی جز «سازمان مملکت» آنان نیست. پس هر گاه مملکت‌ها متفاوت و گوناگون باشند، فضیلت شهروندان نیز یگانه و مطلق نتواند بود. ارسطو سپس نتیجه می‌گیرد که «می‌توان شهروند خوب بود بی‌آنکه الزاماً فضیلت ویژه یک آدم خوب را داشت.» (۴) برخورداری یک جامعه از انسان‌هایی که همگی خوب و نیک سرشت باشند، امری محال است. پس در پی سراب محالات نباید دوید. راه چاره آن است که به تربیت «شهروند خوب» بپردازیم که امری ممکن است. شهروند خوب در اندیشه ارسطو کسی است که به وظایف خود به بهترین وجه عمل می‌کند؛ همانند ناویانی که با هماهنگی و همکاری مشترک، هر یک وظیفه خویش را به درستی انجام می‌دهد: یکی پارو می‌زند، دیگری سکان را نگاه می‌دارد، سومی دیده‌بانی می‌کند و چهارمی کار ویژه دیگری را انجام می‌دهد. ارسطو در تفکیک میان شهروند خوب و انسان خوب، با بیانی صریح می‌نویسد: «برای آن که کشوری به صورت کمال مطلوب پدید آید، همه افراد آن باید فضیلت یک شهروند خوب را داشته باشند، ولی محال است که همه ایشان فضیلت یک آدم خوب را داشته باشند؛ مگر آن که مقرر داریم که فقط آدم‌های خوب یا بد از حق شهروندی برخوردار شوند.» (۵)

تفکیک «شهروند خوب» و «انسان خوب» از یکدیگر، کار بزرگی است که ارسطو انجام می‌دهد و خود به فلسفه و پی‌آمدهای آن به درستی واقف است. نخست این که بر خورداری از انسان‌های خوب به عنوان تشکیل‌دهندگان جامعه و سازندگان قدرت، امری ناممکن و تعلیق به محال است. بنابراین، وقتی نمی‌توانیم انسان خوب در هیأت یک جامعه و ملت تربیت کنیم، باید به کاری دست بزنیم که ممکن و قابل انجام باشد و آن تربیت شهروند خوب است. دوم این که، اگر تصمیم به تربیت انسان خوب در جامعه گرفتیم، (صرف‌نظر از این که معنی «خوب» چیست)، تکلیف آنان که تربیت ما را نپذیرفتند و «انسان بد» نامیدیمشان، چه می‌شود؟ آیا از حقوق شهروندی محروم می‌گردند و به‌عنوان افرادی عاقل و زائد به کنج انزوا رانده می‌شوند؟ ارسطو در تعریف افراد جامعه، از دایره کوچک انسان‌های خوب می‌گذرد و دایره بزرگ شهروندان خوب را ترسیم می‌کند تا همه افراد بدون هیچ قید و شرطی شهروند خوانده شوند. از این‌رو، در شهر ارسطو، «خودی» و «غیرخودی» وجود ندارد، او در شهر خود، «فضیلت شهروند خوب» را می‌پذیرد و «فضیلت آدم خوب» را رها می‌کند تا همگان در شهر با یکدیگر و در کنار هم زندگی کنند و کشوری در حد مطلوب به پا سازند. البته فضیلت از نظر ارسطو مطلق نیست و ماهیت آن به حسب افراد تفاوت دارد. از سوی دیگر، فضیلت انسان به عنوان شخص، با فضیلت انسان به عنوان عضو جامعه سیاسی فرق می‌کند. همچنین، در چارچوب جامعه سیاسی نیز فضیلت‌های شهروندان با یکدیگر دارای تفاوت است.

ارسطو «شهروندان راستین» را فقط اشخاص می‌داند که «در اداره حکومت شرکت کنند و از احترامات آن برخوردار شوند». (۶) مشارکت شهروندان در اداره حکومت به معنی آن است که هر شهروند سهمی از قدرت سیاسی را دارا است و در مقام شهروند می‌تواند سیاست‌ورزی کند. افزون بر این، شهروندان راستین به‌عنوان افراد دارای حقوق اساسی، اشخاصی دارای حرمت‌اند و به آنان احترام نهاده می‌شود. شهروند کسی است که انسان بودن او و برخورداری او از فضیلت، وی را در خور و شایسته احترام می‌سازد. ارسطو سپس می‌افزاید: «به‌راستی کسی که در یک شهر از احترام و مناصب حکومت بی‌بهره باشد، مانند بیگانه‌ای است که در آن سکونت اختیار کرده است. ولی هر گاه [برخی] از افراد را به بهانه و ظاهرسازی از حکومت محروم کنند، غرض فریفتن کسانی است که در حکومت سهیم‌اند.» (۷) حکومتی که شماری از افراد ملت را از مشارکت سیاسی محروم می‌کند و حرمت آنان را نگاه نمی‌دارد، در واقع به آنان به چشم بیگانه (خارجی) می‌نگرد. این افراد «رعیت» (subject) تلقی می‌شوند، نه شهروند. بنابراین، ملت دست‌کم به دو بخش تقسیم می‌گردند: رعیت که فاقد حق مشارکت سیاسی است و سزاوار تکریم و احترام نیست؛ شهروند که درخور هر گونه احترام است و سمت یا سمت‌های گوناگون به او سپرده می‌شود. جماعت نخست، «غیرخودی»‌اند و جماعت دوم «خودی».

شهروندان شهر ارسطو بایستی این عقیده را بپذیرند که هستی آنان صرفاً برای سود خود آنان نیست، «بلکه همه شهروندان به کشور تعلق دارد و هر یک جزئی از کشوراند و نگهداری جزء، به طبع، از نگهداری کل جدا نیست.» (۸)

هنگامی که همه شهروندان به کشور تعلق داشته باشند و افرادی از حقوق شهروندی محروم نشوند و به تعبیر ارسطو مانند بیگانه به آنان نگریسته نشود، قابل درک است که آنان خود را جزئی از شهروندان بدانند که برآمدن و بقای شهر، به لطف وجود آنان است. البته برخورداری از حقوق شهروندی در کشورهایی ممکن است که از دموکراسی حداکثری برخوردار باشند. در این دموکراسی، به تعبیر ارسطو، «همه طبقات مردم در آن شرکت دارند.» دموکراسی حداکثری، برای هر کشوری قابل تحمل نیست و پایداری آن مشروط است به «قوانین و عادات پسندیده». در این دموکراسی‌ها، تلاش رهبران سیاسی آن است که با افزایش شمار شهروندان، نیروی ملی را افزون‌تر و استوارتر سازند. آنان به همگان حق شهروندی می‌دهند. (۹) بنابراین، در دولت‌شهر ارسطو، کشور از آن همه شهروندان است؛ کشوری که بر پایه دموکراسی فراگیر بنیان نهاده می‌شود. آشکار است که تمرکز بر مفهوم شهروند در فلسفه سیاسی ارسطو، به معنی نادیده گرفتن دیگر مولفه‌های اندیشه سیاسی او در مقام یک نظریه‌پرداز نیست. می‌توان در ارکان و اجزای فلسفه سیاسی ارسطو موارد متناقض و ناسازگار با اندیشه‌های او در باب شهروندی را نشان داد که این نوشتار در مقام مطرح کردن آن نیست.

جالب توجه است که ایمانوئل کانت (۱۸۰۴-۱۷۲۴) در قرن هجدهم میلادی تفکیک میان انسان خوب و شهروند خوب را در فلسفه سیاسی خویش به میان می‌آورد. تردیدی نداریم که کانت با میراث فلسفه یونان - به شهادت آثارش - به خوبی آشنا بوده است؛ اما اینکه موضوع تفکیک انسان خوب از شهروند خوب را از ارسطو گرفته یا خود به چنین برداشتی دست یافته، برای من روشن نیست. دست کم می‌توان گفت که در موضوع این تفکیک بنیادین و بسیار هم، سخن کانت ما را به یاد سخن ارسطو می‌اندازد. ارسطو و کانت در باب موضوع شهروندی، هر دو از م سلاله و دغدغه‌ای مشترک سخن گفته‌اند.

کانت تمثیلی معنی‌دار و به یادماندنی درباره انسان دارد. او با مشاهده دو قوه متعارض در نهاد انسان، که یکی او را به سوی خرد و خیر رهنمون می‌شود و دیگری، او را به سوی هوا و هوس و شر می‌کشاند، می‌گوید از چوب پرپیچ و خم انسان، چیزی درست و حسابی نمی‌توان درست کرد! اگر نمی‌توانیم انسان خوب، یعنی انسانی که همواره از خرد و وجدان اخلاقی فرمان می‌برد، تربیت کنیم، باید در پی پرورش شهروند خوب باشیم. کانت بخش بزرگی از عمر خویش را در کار فلسفه اخلاق سپری کرد. او به پرورش انسان اخلاقی باور داشت، اما در عین حال دریافت که نمی‌توان در یک کشور، همه مردم را به مدار اخلاق تربیت کرد و انتظار داشت که همگان وفق وجدان اخلاقی خویش عمل کنند. از این رو، در طرح نظام جمهوری بر پایه دموکراسی نمایندگی، از ضرورت تربیت شهروند خوب سخن گفت؛ یعنی انسانی که بر اساس قانون و نظم در کنار دیگر شهروندان زندگی کند، از آزادی برخوردار شود، با همگنان خویش به همکاری و رقابت برخیزد و به الزامات نظام جمهوری دموکراتیک وفادار باشد. (۱۰)

تاکید نسبت به تربیت شهروند خوب در ادبیات ارسطو و کانت، به هیچ‌وجه به معنی تعطیل کردن پرورش انسان خوب نیست. در کار تربیت انسان خوب می‌توان و باید کوشا بود و هرگز مدرسه پرورش انسان خوب را تعطیل نباید کرد؛ اما باید دانست که تربیت انسان کاری به غایت دشوار است و نمی‌توان در یک کشور همه مردم را به زیور صفات و ملکات اخلاقی مزین کرد. کاری که انجام آن با توفیق بیشتری قرین است، تربیت شهروندان خوب بر پایه حق و قانون است.

تفکیک میان انسان خوب و شهروند خوب، پیامدهایی بسیار مهم و اساسی دارد. نخست اینکه چنین تمیزی، هرگونه جزمیت و مطلق‌گرایی و در عین حال آرمان‌طلبی سراب گونه در مورد سرشت و شخصیت نوع انسان را کنار می‌گذارد. جهان ما در بر گیرنده انسان‌هایی است که اگر چه هر یک غایت ذاتی و فی‌نفسه و واجد کرامت‌اند، اما اغلب آدم‌های متوسطی هستند که هم به خرد خویش رجوع می‌کنند و هم گرفتار دام احساسات، هیجانات و غرایز انسانی هستند. بنابراین، در تربیت چنین موجوداتی، بایستی موانع و محدودیت‌های بشری را با واقع‌بینی در نظر گرفت و توقعات خود را محدود کرد. دوم اینکه فرق است میان تربیت انسان خوب و شهروند خوب برای عضویت آنان در جامعه سیاسی. اگر در نظام آموزش و پرورش یک کشور (از کودکان تا دانشگاه) هدف تعلیم و تربیت، پرورش انسان خوب باشد، طبعاً برنامه‌ریزی در همین راستا شکل می‌گیرد و به اجرا در می‌آید، یعنی تلاش در جهت ارائه الگوهای اخلاقی لبتاکید زیاد نسبت به مکتب اخلاقی فضیلت‌گرایی. اما اگر هدف نظام آموزش و پرورش، تربیت شهروند خوب باشد، تاکید بر آشنایی افراد با حقوق و وظایف قانونی آنان، محور تعلیم و تربیت خواهد بود. به سخن دیگر، تربیت انسان خوب «خیر» محور و تربیت شهروند خوب «حق» (right) محور است. (۱۱)

تجربه نشان داده است که در راه آماده ساختن یک ملت برای هم‌اندیشی، هم‌سخنی و هم‌کنشی در جهان امروز و در پهنه یک کشور، تربیت انسان خوب تعلیق به محال است و راهی به دهی نمی‌برد. در واقع، شکست تربیت یک ملت به‌عنوان انسان‌های خوب، گذرگاهی جز برنامه‌ریزی در جهت تربیت شهروند خوب برای ما باقی نمی‌گذارد؛ یعنی انسان‌هایی که خود راه زندگی سعادت‌مندان و الگوی خیر خویش را برمی‌گزینند، اما در مقام شهروند، بر مدار نظم و قانون، به حقوق و قلمرو آزادی دیگر شهروندان احترام می‌گذارند. (۱۲)

ارسطو و کانت، با تفکیک میان دو مفه‌وم انسان خوب و شهروند خوب، راه درست همزیستی انسان را به ما نشان داده‌اند. پیمودن راه درست به نیروی فهم و اراده ما بستگی دارد.

یادداشت‌ها

۱. ارسطو، سیاست، ترجمه حمید عنایت، تهران، امیر کبیر، ۱۳۵۸، چاپ سوم، ص ۱۰۰.
۲. همان، ص ۱۰۳.
۳. همان، ص ۱۰۱.
۴. همان، ص ۱۰۸.
۵. همان، ص ۱۰۹.
۶. همان، ص ۱۱۵.
۷. همان.
۸. همان، ص ۳۲۹.
۹. همان، ص ۲۶۹.
۱۰. سید علی محمودی، فلسفه سیاسی کانت، اندیشه سیاسی در گستره فلسفه نظری و فلسفه اخلاق، تهران، نشر نگاه معاصر، ۱۳۸۶، چاپ دوم.
۱۱. سید علی محمودی، «چرا اولویت حق بر خیر، شالوده آزادی و دمکراسی است؟»، آئین، شماره ۲۴ و ۲۵، آذر و دی ۱۳۸۸.
۱۲. همان.